

ویژگی‌های جامعه ایران پس از اسلام

«و او به خواب دید که درخت سبز از پشت من پدید آمد
و جای گرفت و بر شد تا عنان آسمان و جهان همه شاخ
زد و آن شاخ‌ها همه نور گشت. باز گروهی دیدم
چندان که همه جهان پر مردم شد و هرکس از آن شاخی
به دست گرفت تا به آسمان. دنیا همه پر مردم دیدم.»
(تاریخ سیستان - خواب نصر بن کنانه نایب محمد بن عبدالله
درباره پیدایش محمد و اسلام)

اگر حمله تازیان مسلمان و چیرگی آنان و مذهب اسلام را بر ایران، چنان که سزااست، محوری بگیریم که از آن پس تحول کیفی مهمی در جامعه ایران از جهت نظام اجتماعی و نهاد معنوی روی می‌دهد، در آن صورت تقسیم تاریخ کشور به دوران پیش و پس از اسلام، تقسیم عبثی نیست.

دوران آریائی پیش از اسلام ۱۵۰۰ سال طول کشید. اعراب از همان آغاز پذیرش آئین محمد، با پادگان‌ها و سپاهیان شاهنشاهی ساسانی وارد تصادماتی می‌شدند که از زمان عمر خلیفه دوم به تصادماتی مهم و قاطع مبدل شد. این نبردها، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از نبردهای قادسیه، مداین، شوشتر، جلولاء و فتح الفتوح نهاوند، به تدریج کار ایران را ساخت. از میان آن‌ها نبرد قادسیه (سال ۱۳ هجری) که در آن «گند شهنشاه» به فرماندهی رستم فرخزاد شکست خورد و سپس نبرد نهاوند (سال ۲۱ - ۲۲ هجری) برای واژگونی سلطنت یزدگرد و دگرگونی جامعه ماقبل ایران، حوادثی قاطع است. با این حال مبارزه تازیان مستلمان برای تصرف ایران رویهم ۲۰ سال به طول انجامید و زدوخوردهای محلی برای اشغال سراسر ایران و گاه تصرف مکرر در مکرر برخی نقاط که دست به طغیان می‌زدند تمام دوران خلافت عمر، عثمان و معاویه را در برمی‌گیرد. عرب سرداران معتبر خود مانند سعد بن ابی وقاص، جریر بن عبدالله، عتبہ بن فرقد، مغیره بن شعبه، ابوموسی اشعری، عمار یاسر، نعمان بن مقرن، عثمان بن ابی العاص و برادرش حکم، عبدالله بن عامر، احنف بن قیس، مهلب بن ابی صفره، قتیبه بن مسلم باهلی را در این دوران طولانی مأمور تصرف ایران می‌کند. از سرداران ایرانی که تا آخرین نبرد بزرگ (نهاوند) به مقابله عرب شتافتند اسامی مهران مهرابی، رستم فرخزاد، خرّه زاد فرخ، هرمز برادرش، مهران رازی، هرمزان، سیاه دیلمی (که خیانت کرده تسلیم شد و به یاری عرب شتافت)، فیروزان مردان‌شاه در تواریخ آمده است.

فتوحات مسلمانان تازی نتیجه پنج عامل بود:

۱. نخست آن که نظام دمکراتیک قبیله‌ای، مساوات در لباس، رفتار، ظواهر زندگی بین بزرگان عرب و سپاهیان ساده، که ناشی از مختصات زندگی بدوی بود، در قیاس با نظام اشرافی پوسیده ساسانی، گرچه از جهت محتوی تاریخی عقب ولی از لحاظ جاذبه اجتماعی جلوتر بود. طبری در حوادث سنه ۲۲ نقل می‌کند که سردار عرب مغیره بن شعبه به رستم فرخزاد گفت:

«از ما تازیان هیچ کس دیگری را بنده نیست. گمان کردم شما نیز چنین باشید. بهتر آن بود که از اول می‌گفتید که برخی از شما بندگان دیگرید، از رفتار شما دانستم که کار ملک شما بشد. ملک با چنین شیوه و آئین نماند.»

۲. ایده نولوژی مذهبی تازه شور و شوق و وحدتی معنوی در میان قبایل عرب ولو برای دورانی موقت پدید آورده بود و حال آن که جامعه ایران را نبرد عقاید زرتشتی، مانوی، مزدکی، زروانی، عیسوی، یهودی، شمنی و غیره از هم می‌درید. بی باوری و تردید حکم‌روائی داشت.

۳. درباریان و اشراف «زرنه کفش» که بر ایران حکم می‌راندند سخت در عیش و فساد فرو رفته بودند. فاصله آن‌ها و مؤبدان حامی آن‌ها با مردم بسیار بود. مردم از آنان بیزار و به ستوه بودند و سقوط آنان را با چشم رضا می‌نگرستند.

۴. بارها خیانت‌هایی رخ داد. از آن جمله در نبرد مدائن (تیسفون) و در نبرد شوشتر. سپاه دیلمی نیز که از سرداران ایرانی بود داوطلبانه تسلیم عرب شد و به پشتیبانی آن‌ها پرداخت. داستان ماهوی سوری و یزدگرد نیز که در شاهنامه آمده معروف است. این اشراف ایرانی به جای کمک به نجات ایران از چنگ عرب، به طمع تخت و تاج، باقی مانده سپاه ایران را با تحریک يك جنگ محلی به کشتن دادند.

۵. اعراب با نخستین فتوحات خود ایرانیان را مرعوب کردند. آن‌ها مردمی را که دینشان را نمی‌پذیرفتند و یا خود جزیه نمی‌پرداختند و لذا از «اهل ذمه» نیز نمی‌شدند بی پروا می‌کشتند. غارتگری، ویرانگری و قتل عام سبیل بود. همین غارت يك کشور ثروتمند بعدها نظام دموکراسی قبیله‌ای عرب را خورد کرد و اشرافیت اموی و عباسی را که مانند اشرافیت ساسانی فاسد و تجمل‌پرست، از مردم به دور و منفور بود پدید آورد و مایه انحطاط سیطره عرب شد.

تسلط عرب و دین تازه تأثیرات عمیقی در جامعه ایران گذاشت. زبان و خط پهلوی عملاً متروک شد، دین زرتشتی از صحنه رانده گردید، اشراف (وزرگان، آزادان، اثواران (روحانیان)، دبیران و غیره) از صحنه رانده شدند. طوایف متعدد عرب به نواحی مختلف ایران کوچانده شدند و در آمیختگی نژادی وسیعی انجام گرفت، اسامی متداول دگر شد حتی ایرانیان به سرعت اسامی خود را به اسامی عربی بدل کردند. مثلاً «به زیست پیروزان» ها نام خود را به «یحیی بن منصور» ترجمه کردند. دین تازه دیوار طبقاتی را فرو شکست و تبدلی عمیق در توزیع قدرت و مالکیت و ثروت به وجود آورد. این يك جراحی بسیار بزرگ و عمیق در پیکره جامعه بود که نه تنها جسم بلکه روحش را به کلی تغییر می‌داد. البته ایرانیان با تمام قوا کوشیدند به سنن خود بازگردند و در کالبد نو، رسوم و عادات و آداب و عقاید و در يك کلمه روح کهن را احیاء کنند و در این کار به مقدار زیادی نیز موفق شدند، ولی به هر حال جامعه پس از اسلام با جامعه پیش

از اسلام تفاوت‌های عمیق دارد.

با آن که دمیدن روح کهن در کالبد نو از تلاش‌های آگاهانه یا غیرآگاهانه ایرانیان پس از سلطه عرب و اسلام است با این حال باید گفت که سیطره معنوی اسلام گسستی محسوس بین گذشته و آینده ایجاد می‌کند و چنان مردم ایران به موازین تازه دل می‌بندند و از گذشته نفور می‌شوند که از این جهت نیز نمونه‌های شگرفی می‌توان ذکر کرد. مثلاً غزالی طوسی در «کیمیای سعادت» برای آن که با همه مآثر گبران مبارزه کند می‌نویسد:

«شب سده چراغ نباید کرد تا اصلاً آتش نبینند و محققان گفته‌اند که روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود و نشاید که خود نام روزه برند به هیچ وجه (!) بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت و شب سده همچنین، چنان که از آن نام و نشان نماند»

یا مثلاً جاراله زمخشری ایرانی چنان عرب‌مآب می‌شود که در مقدمه کتاب خود موسوم به «مفصل» چنین می‌نویسد:

«الله احمد علی ان جعلنی من علماء العربیه و جبلی علی الغضب للعرب والعصبیه و ابی ان انفر د عن صمیم انصارهم و امتاز وانضوی الی لفیف الشعوبیه و انجاز و عصمتنی عن مذهبهم الذی لم یجد علیهم الا لرشق بالسنه اللاعنین و المشق باسنه الطاعنین».

ولی حکم‌روایان عرب با روش خشن خود، کشتار جمعی به ویژه کشتار سرشناسان، کتاب سوزی، غارتگری، ویران‌سازی، به خصوص مناسک مقدس و بناهای مهم، تحقیر، شکنجه و فساد و قساوت و نشان دادن سطح نازل فرهنگی، به تدریج ایرانیان را که با مقاومت کمی تسلیم شده بودند، به مقاومت بسیار واداشتند. در این زمینه مثالی بیاوریم. شادروان قزوینی در جلد اول «بیست مقاله» (صفحات ۱۰۷ - ۱۰۸) به نقل از «تاریخ بلخ» می‌نویسد:

«فتیه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاج چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از جنگ‌ها به سبب سوگندی که خورده بود این قدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه از خون آن‌ها آسیاب روان گرانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخته تناول نمود. زن‌ها و دخترهای آن‌ها را در حضور آن‌ها به لشگر عرب قسمت کرد».

و شادروان قزوینی با تأسف می‌افزاید:

«آن‌گاه قبر این شقی ازل و ابد پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار داده شد و همواره برای تقرب به خدا و قضای حاجات تربت آن «شهید» را زیارت می‌کردند».

کشته شدن عمر دو سال پس از فتح نهاوند به دست فیروز ابولوئو نهاوندی، فعالیت

۱: مفاد این عبارات زیبا و فصیح عربی آن است که می‌ستایم خدای را که مرا از دانشمندان تازی کرد و مرا با غیرت و تعصب عربی سرشت و مرا بازداشت که از گروه یاران‌شان منفرد گردم و یا به جمع شعوبیان بیوندم و مرا از مذهب این شعوبیان (ایران پرست) ایمن داشت و حفظ کرد زیرا در این مذهب چیزی نیست جز گزیدن با زبان‌های لعن‌گوی و خستن با پیکان‌های طعن‌گوی

«موالی» ایرانی نژاد یا بندگان ایرانی آزادشده که با خواجهگان عرب روابط «موالاة» داشته اند در مبارزه موسوم به جنبش «توآبان» که از شرکت در قتل حسین بن علی پشیمان شده درصدد جبران آن بودند و سپس قیام مختار علیه ابن زیاد، عامل یزید و قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث علیه حجاج با شرکت ایرانیان و موالی، نخستین نمونه های واکنش ایرانی است. با قیام سیاه جامگان خراسان به سرداری ابومسلم و سقوط بنی امیه (سال ۱۳۰ هجری) ایرانیان نخستین کامیابی خود را به دست می آورند. لذا تسلط مطلق عرب بر ایران قریب ۱۱۱ سال طول کشید. در دوران خلافت عباسی رخنه ایرانیان در امور بیش تر شد. خلافت عباسی تقلید عربی سلطنت اشرافی ساسانیان است. هیئت حاکمه عرب تا آن موقع وقت کرده بود که به ثروت و تجمل و عیش و فساد و دستگاه منظم و بفرنج ستمگری و فرمانروائی از نوع ساسانی دست یابد و آن را فرا گیرد. درباره تجمل پرستی افراطی خلفاء عباسی امثله فراوان می توان آورد. از آن جمله چنان که طبری گوید (جلد دهم، صفحه ۲۷۲) مأمون در شب زفاف با پوراندخت دختر حسن بن سهل هزار دانه الماس تابناک نثار کرد و چهل من شمع عنبرین سوزاند و سی میلیون درهم انفاق نمود. همو گوید (جلد ۱۰، صفحه ۱۲۴) در خزانه هارون الرشید نه میلیون دینار طلا بود!

در دوران عباسی رجال و خاندان های ایرانی مانند افشین خیدر، برمکیان و نوبختیان در امور خلافت صاحب نفوذ می شدند ولی پایداری ایرانیان به تدریج برضد اعراب بالا می گیرد. غدر عباسیان و کشتن بومسلم موجی از نهضت مسلحانه مقاومت را برمی انگیزد مانند قیام به آفرید زوزنی، شورش راوندیان، قیام سنباد مجوس، استاد سیس، اسحق ترک، هاشم بن حکیم معروف به مقنع یا نقاب دار خراسان، حمزه پسر آذک معروف به حمزه خارجی، بابک خرم دین، مازیار بن قارن، افشین خیدر، صاحب الزنج و دیگران که هر کدام از آن ها دارای داستان شورانگیز جداگانه اند و می توانند در عین حال الهام بخش پژوهندگان افکار، مورخین و هنرمندان و مجاهدان انقلابی شوند.

این مقاومت مسلح که غالباً در نواحی دور از مرکز خلافت می گذشت با مقاومت معنوی شدیدی در شهرها تا خود بغداد همراه بود. باورمندان وفادار به دنیای کهن مزده یسنی، مانوی، مزدکی، زروانی، زنادقه آزاداندیش، موالی ایرانی نژاد شعوبی مسلک که به گذشته میهن خود می نازیدند، اصحاب رأی، معتقدان به جبر، معتزله، شیعیان، خوارج، معتقدان به علم و فلسفه و عرفان و صوفیگری به تدریج عرصه را بر قشریون مسلمان تنگ کردند و قرآن و حدیث و حامیان آن ها را در مقابل هزاران پرسش قرار دادند. هیئت حاکمه عرب هر بار جمعی از آن ها را می کشت ولی در مقابل خاطر کنجکاو نمی توانست سد بکشد.

درباره این جریان شورانگیز مقاومت مختلف الشکل ایرانیان در برابر سیطره تازیان مسلمان، جا دارد تألفی وسیع و جداگانه پدید آید زیرا این مقاومت، صرف نظر از اشکال علنی و سیاسی و نظامی و قیامی مانند تشکیل سلسله های مختلف که ذکرش خواهد آمد یا نبرد به اصطلاح «ناجمین» و خوارج و عیاران و پیشوایان مبدع و غیره، اشکال بسیار ظریف دیگری به خود گرفته است مانند توسل به اندیشه «جبر»، توسل به «رأی و تعقل»، توسل به «فلسفه»، توسل به «وحدت وجود» و غیره که هر یک به شکلی پایه شریعت رسمی را سست می کرد. برای مشخص شدن اندیشه ما در این زمینه مثالی بزنیم:

به ظاهر روش تعقلی معتزله با روش غیر تعقلی و اشراقی صوفیه تناقض بین دارد ولی صوفیگری از لحاظ افزار مقاومت معنوی در مقابل سیطره جویان بیگانه عملاً جانشین معتزله می‌شود. آقای فروزانفر در مقاله جالب خویش در جلد دوم «جشن نامه بوعلی» (تحت عنوان «ابوعلی سینا و تصوف») می‌نویسد ضعف و شکست معتزله که اهل استدلال و پیرو اصول عقلی بودند و غلبه اشعریه حدیث پرست و پیروان ابومنصور ماتریدی که به مبادی سنت و روایت نظر داشته و به خصوص علیت و سببیت اشیاء را اتفاقی و به حسب عادت و غیراصیل می‌شمردند، از علل بسط تصوف است. در واقع تصوف از طریق ایراسیونالیسم و بدون توسل به فلسفه و منطق و برهان و علیت و سببیت، از راه دیگر ریشه دین رسمی را می‌زند یعنی دو شیوه متباین، نقش واحدی را در شرایط دگرگون شده انجام می‌دهند. ایرانیان برای این تحوّل افزارهای نبرد نقشه آگاهانه نکشیده بودند و این اموری بود که به شکل طبیعی پیش می‌آمد ولی خود این تنوع راه‌های مبارزه درعین یکسانی سرشت آن، جالب نظر است.

باری وقتی طاهریان قوای خلیفه عباسی را درهم شکسته در سال ۲۰۵ هجری دولت خود را بنیاد نهادند، دیگر خلافت ناتوان‌تر از آن بود که بتواند این کار را مانع شود پس بدان دل خوش شد که خطبه و سکه به نام وی باشد. با آن که طاهریان مسلمان و عرب‌مآب و خدمت‌گزار خلیفه، مظهر یک نوع شعوبیت یا تفکر صرفاً ایرانی نبودند، با این حال به حق باید پیدایش حکومت آنان را پایان سیطره بلارقیب عرب در ایران دانست. اگر چنین می‌شمردیم، باید بگوئیم این تسلط بلارقیب قریب ۲۰۵ سال طول کشید و ایرانی که از این کوره سوزان ۲۰۵ سال بیرون آمد، ایران تازه‌ای بود که از جهت ظاهر و باطن با جامعه ساسانی تفاوت‌های مهم یافته بود.

از استقرار طاهریان تا آغاز حکومت غزنویان، یعنی مدت ۱۸۵ سال در ایران به تدریج تعدادی سلسله‌های ایرانی مانند سامانیان، صفاریان، سیمجوریان، ساجیان، آل مسافر، آل محتاج، آل فریغون، آل مأمون، مازیاریان، باوندیان، آل بویه و غیره تشکیل شدند که به تدریج زبان پارسی دری، آداب ایرانی، استقلال نسبی وی را از خلافت عباسی احیاء کردند. حتی شاهنشاهان بوئی زیدی مسلک بر خلیفه در بغداد بی‌پروا فرمان می‌راندند و همین وضع موجب شد که خلیفه عباسی را به حيله گری و چاره اندیشی وادارد. خلفاء عباسی دیدند که چه گونه ایرانیان از تضاد بین عرب (بنی امیه و بنی هاشم و بنی عباس) سود جستند، لذا آن‌ها نیز درصدد استفاده از تضادها برآمدند و به غلامان ترك که آن‌ها را در مذهب حنفی جازم و نسبت به خواجگان ایرانی ناخرسند می‌دیدند تکیه کردند. در واقع وقتی محمود غزنوی به سلطنت رسید تحت عنوان قرمطی کُشی دست به نابودی مخالفان خلافت زد. در تاریخ بیهقی از قول محمود چنین آمده است:

«من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام و در همه جهان قرمطی

می‌جویم و آنچه یافته‌اید و درست گردد بر دار کشید».

پسرش سلطان مسعود، حسنک وزیر را به خاطر خلیفه عباسی و برای آن که «علم و نوا» از فاطمیان ستنده بود» بردار کرد.

بدین سان از آغاز استقرار سلسله غزنوی در ۳۹۰ هجری قمری تا هجوم چنگیز در ۶۱۶ - ۶۱۷ قمری به ایران، مدت بیش از ۲۲۰ سال سلسله‌های ترک غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهیان و اتابکان و قراختانیان در کشور ما حکم‌روایی می‌یابند. این دوران نسبت به دوران پیش نوعی ارتجاع اجتماعی و فکری است و روش پرتعصب امیران غزنوی - سلجوقی با شیوه پرتسامح امیران سامانی - بوئی تفاوت محسوس دارد. با این حال تمدنی که طی چهارصد سال اولیه رخنه اسلام و به برکت آن مدنیت مختلط (سنکرتیک) که این دین ایجاد کرد و ایرانیان خود در آن سهمی گران داشته‌اند، پایدار شده بود، در دوران غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی نیز ادامه یافت و باز هم رنگین تر و غنی تر شد.

در این جا باز يك هجوم عظیم، منظره جامعه ایران را دگرگون می‌کند. می‌گویند خلیفه الناصر بالله که از قدرت امراء و سلطانان ترک نیز طرفی برنمیستد بود، خان خون خوار مغول، چنگیز را به سوی ایران کشاند. هجوم مغول را در جمله «آمدند و کتند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند» خلاصه می‌کنند. در وصف بهار خونین سال ۶۱۹ عظاملك جوینی این رباعی پرسوز را نقل می‌کند:

«کس لب به طرب به خنده نگشود امسال
وز فتنه دمی جهان نیاسود امسال
در خون گلم که چهره بنمود امسال!
با وقت چنین چه وقت گل بود امسال!»

از سال ۶۱۷ که چنگیز بر ایران دست یافت تا سال ۹۰۶ هجری که بساط سلسله تیموریان برچیده شد مدت ۲۹۰ سال يك حکومت ماوراء خشن که به قول مارکس «ترور عمومی» را شیوه اساسی خود قرار داده بود بر ایران حکم روا شد. نخست ایلخانان مغول مانند هلاکو و ارغون و غازان و الجایتو و بوسعید و سپس جانشینان تیمور مانند شاهرخ و الغ بیگ و بوسعید تیموری در ایران حکم راندند. چنگیز با خود دینی نیاورد و کوشش مغولان برای دادن سمتی چینی یا مسیحی به تمدن ایرانی بی‌ثمر ماند.

برعکس خود به ناقلان اسلام و زبان پارسی در سرزمین چین بدل گردیدند که تاریخچه‌ای جداگانه دارد و خود در حیات اجتماعی و معنوی کشور ما هضم گردیدند و در صورت و سیرت، ایرانی مآب از آب درآمدند و جز واژه‌هایی چند از خود در زبان پارسی به یادگار نگذاشتند. ولی تسلط نخست خشن و سپس فاسد آن‌ها، چراغی را که تمدن قرن‌های اول پیش از اسلام افروخته بود و به حق «رنسانس شرق» نام گرفته است به تدریج روبه خاموشی برد. با آن که به احتمال قوی یکی از علل یورش مغولان به ایران خلیفه عباسی بود ولی ایرانیان خیلی زود، در زمان هلاکو و به دست این ایلخانان مغولی توانستند ضربت متقابل بزنند. خواجه نصیرالدین طوسی که از بنیادگذاران شیعه اثنی عشری و از فلاسفه و دانشمندان بزرگ ایران است از وزارت خود در دربار هلاکو سود جست و به دست او آخرین خلیفه، المستعصم بالله را نابود کرد و ایران را از شر عباسیان و غدر و توطئه آنان رها کرد. این، آن خیری است که سیاست ظریف ایرانی از میان شر و بلیه عظیم برای خود تأمین کرد. از این نکته که بگذریم باید گفت اگر تسلط اسلام و عرب، به نوعی رونق مادی و معنوی ایران انجامید، تسلط چنگیزیان و تیموریان آغاز انحطاط قطعی جامعه است. صفویه که از ۹۰۷ در کشور ما مسلط می‌شوند

می‌کوشند سنت ساسانی و سلجوقی، تمرکز قدرت شاهنشاهی و رونق مدنی را این بار در زیر لوای دین تشیع احیاء کنند و ایران را از دستبرد خلفاء عثمانی محفوظ نگاهدارند. آن‌ها روی هم ۲۴۰ سال در ایران حکم‌روائی داشتند و در میان آن‌ها به ویژه شاه عباس صفوی توانست رونقی در زندگی سیاسی و معنوی ایران ایجاد کند. ولی انحطاط اثرات عمیق خود را گذاشته بود و این حکومت فاسد و خون‌خوار سرانجام در هرج و مرج هجوم و تسلط افغانان غلجائی که مدت ۲۱ سال را در بر گرفت (میرویس - محمود - اشرف) محو می‌شود. سیطره آسان افغانان بر «امپراطوری» صفوی داستان سیطره اعراب بر امپراطوری ساسانی را به یاد می‌آورد. ولی این هجوم نیز با خود آئینی نداشت و نقش سازنده‌ای ایفا نکرد. لذا برخلاف هجوم اسکندر که هلنیسم را در ایران مستقر کرد و هجوم اعراب که اسلام را بدین کشور آورد و ایران را در يك تمدن «بین‌المللی» شرکت داد، هجوم‌های چنگیز و تیمور و محمود، هجوم‌هایی بود که در آن جنبه تخریب تفوق داشت. سیطره نادر افشار در سال ۱۱۴۹ هجری، ایران را از چنگ خونین سلطه افغان رها کرد ولی علی‌رغم کوشش او و زندیان، طی شصت سالی که از سقوط قطعی صفوی تا استقرار سلسله قاجار فاصله است در ایران ثبات دیرپائی پدید نشد. قاجاریه در ۱۳۰ سال حکومت خود با مسائل مهم عصر مانند استثمار باخترزمین از کشورهای عقب‌مانده خاور، بسط نطفه‌های سرمایه‌داری، تجدید در تمدن، پیدایش محمل‌های انقلاب اجتماعی و ضرورت تاریخی تغییر عمیق چهره و سرشت جامعه روبه‌رو شدند. انقلاب مشروطیت به آن‌ها ضربتی زد که از آن قدر راست نکردند و اینک ایران، در دوران تسلط شاهان پهلوی، از سوئی در کار رشد سریع مناسبات صورت‌بندی جدید (سرمایه‌داری) است ولی از سوئی با دورنماهای رشدی که تاریخ آن را می‌طلبد، یعنی رشد سوسیالیستی روبه‌رو است و این تناقض حاد و مهم، جامعه را دچار حیاتی تب‌آلود و طوفان‌زا کرده است و او را به سوی افق‌های تازه تغییر و تحول می‌راند.

این چشم‌انداز سریع را از قریب چهارده قرن تاریخ پس از اسلام برای آن دادیم که فراز و نشیب این تاریخ - که به واسطه قرب زمانی و خویشاوندی فرهنگی - در عصر ما تأثیرات عمیق دارد و از جهت محتوی مدنی خود از دوران پیشین غنی‌تر است، روشن گردد. ولی تحلیل ما از این دوران ناقص خواهد بود اگر به این چشم‌انداز بسنده کنیم. باید دید که بنیاد اقتصادی و محتوی اجتماعی تاریخ در این سیر جان‌گداز کدام و تأثیر آن در روبنای معنوی، در شعور جامعه چه‌گونه بود.

جامعه ساسانی در این اواخر بیش از پیش چهره يك جامعه هیرارشیک فتودال را که در آن زمین‌داران بزرگ اشراف قدرت حاکمه را در دست داشتند و از کدیوران و دیهکانیکان (دهقانان) خراج می‌ستاندند، بدل شده بود. تمام بیش از ۱۳۰۰ سال جامعه ایرانی پس از اسلام، با تحولاتی که ذکر خواهیم کرد، این سرشت به‌طور عمده فتودالی را البته و مانند گذشته با اختلاط با بقایای جدی پاتریارکالیسم، بردگی و سپس دیرتر، از عهد صفوی به بعد با

پیدایش برخی نطفه‌های سرمایه‌داری حفظ می‌کند.

لذا این يك فتودالیسم ویژه ایست که با فتودالیسم غربی، نه از جهت سرشت اقتصادی، بلکه از جهت شکل بروز، مؤسسات، مقررات، درجه رخنه عناصر فرماسیون‌های اجتماعی قبلی (پاتریارکالیسم و برده‌داری) و بعدی (سرمایه‌داری) در برخی موارد تفاوت‌های مهم و شایان توجهی دارد. ما می‌کوشیم با تلخیص مقداری واقعیات که در اسناد مختلف تحقیقی و تاریخی آمده است منظره‌ای از این فتودالیسم به دست دهیم.

در دوران خلفاء بنی‌امیه و بنی‌عباس، یعنی پس از فتح مسلمانان و پیش از تشکیل دولت‌های مستقل یا نسبتاً ایرانی و ترك در سرزمین ما، منظره مالکیت ارضی به قرار زیرین بود:

به‌طور عمده اراضی را می‌شد به دو نوع تقسیم کرد:

۱. اراضی مفتوح العنوه (اعم از کشتزار و چراگاه) یعنی آن نوع اراضی که دارندگان ایرانی آن‌ها، آن را ترك گفته یا خود ناپود شده بودند و فاتحان عرب آن‌ها را گاه به نام قطعه یا قطیعه (در ترجمه پارسی «نان پاره») به شکل موروثی در اختیار فاتحان عرب و سرداران و سربازان خود می‌گذاشتند و یا به نام طعمه به شکل غیرموروثی به آن‌ها وامی‌گذاشتند.

۲. اراضی خراج‌گزار مانند عقار که از پرداخت مالیات (خراج) به شکل عادی آن معاف بود و تنها میزان ثابتی به خزانه می‌پرداخت یا «تسویج» که در لغت عرب به معنای کشتزارها و به ویژه موستان‌های محاط و مفروز است. این نوع اراضی در اختیار آن سردودمان‌های قبایل و دهگانان (مالکین) ایرانی بود که به فاتحان عرب سر تسلیم فرود آورده بودند. «دیوان‌الدیه» عمال خود را تحت نظر امیران و سپهسالاران عرب برای جمع‌آوری مالیات از این اراضی اعزام می‌داشتند و چون هم دربار پرجلال خلیفه و هم دستگاه پرخرج ولایه او می‌بایست با این خراج بگردد لذا به صاحبان ضیاع و عقار و تسویج جور فراوان می‌رفت و آن‌ها نیز با غارت بی‌دریغ روستائیان این غارت را جبران می‌کردند. روشن است که در این دوران خرده‌دهقانان آزاد خراج‌گزار نیز مانند دوران ساسانی فراوان بودند.

بهره مالکانه به‌طور عمده یا به خود دارندة زمین یا به «عامل» امیر و خلیفه به شکل نقدی و جنسی پرداخت می‌شد. بهره نقدی در دوران ساسانی بیش‌تر به درهم سیم بود ولی در دوران خلفاء به ویژه عباسیان دینار زر نیز رایج گردید. «دیوان‌الجهنده» که در آن جهابذه (از جهبذ، گاهبذ، که در دوران ساسانی به معنای خزانه‌دار و صراف دولتی بود) کار می‌کردند جنسی را به نقدی بدل می‌کرد. همین دیوان‌مأموریت داشت حقوق و مستمری و وظیفه عمال و دیگر کارکنان دولتی را پردازد و خزانه کشور تحت نظر او بود.

گاه برای تسهیل کار اصولاً جمع‌آوری خراج را به عنوان «ضمان» به امیری از امراء می‌سپردند و او سالانه پرداخت مبلغ معینی را به خلیفه تضمین می‌کرد و باقی بسته به ترحمش بود که تا چه اندازه از خراج‌گزاران بستاند. باری به حساب مشتکی کشاورز و شبان زحمت‌کش، دستگاه عظیم خلافت و روحانیت و ملک‌داران و انواع انگل‌ها به دوران می‌افتاد. هنگامی که سلسله‌های ایرانی و ترك در ایران بساط قدرت خود را گسترده در کنار املاک دیوانی (دولتی و سلطنتی) و موقوفه و ضیاع و عقار متعلق به ملاکان و خرده مالکان (دهگانان)، به تدریج رسم واگذاری قطعه و طعمه که از آن سخن گفتیم به رسم اقطاع بدل

گردید و این واژه اقطاع بدین شکل یا به شکل سیورغال در دوره ایلخانان و تیول در دوران تیموری و صفوی تا پایان قاجاریه در ایران بود و آن را می توان تا حدی به *fief* و *féodum* که در فئودالیسم غربی دیده می شود همانند دانست ولی مقررات قضائی و عرفی در این دو مورد تفاوت هائی دارد. این همان واژه ایست که در این شعر سعدی آمده است:

گرفتم که خود خدمتی کرده ای

نه پیوسته اقطاع او خورده ای

اقطاع به دستور سلطان از طرف «دیوان الجیش» که عمل «إبراء» (که گویا به معنای تقویم بهای زمین و حفظ تناسب آن با وظیفه و مستمری بود) انجام می داد به امیران نظامی که در دوران سلسله های ترک به ویژه قدرتی عظیم کسب کرده بودند داده می شد. سلطان که در این مورد مُقطع یا اقطاع گذار بود نه فقط به سپهسالاران خود بلکه به اعضاء خاندان، رجال و وزراء، روحانیون بزرگ، عناصر جداگانه اقطاع را واگذار می کرد. اقطاع در تمام این موارد به دو صورت واگذار می شد. یا به صورت استغلال و برای بهره برداری مادام العمر یا موقت و به عنوان وظیفه و مستمری و یا به صورت تملیک و به شکل موروثی. اقطاع دار عسری از عواید خود را به خزانه دولت می پرداخت و عمالش باقی را از نقدی و جنسی برای صاحب اقطاع می گرفتند. سیستم اقطاع در دوران سیطره سلجوقیان به اوج خود رسید. در عصر ایلخانان مغول اقطاع شکل سیورغال به خود گرفت و آن واگذاری زمین برای تمام مدت عمر بود. در عصر تیموری و به ویژه صفوی واژه تیول به جای اقطاع و سیورغال به میان آمد و تداول یافت و این شیوه تیول تادوران قاجاری باقی بماند. بین اقطاع و سیورغال و تیول از جهت مقررات واگذاری، نوع مالیات گیری، نوع انتقال به وراثت و غیره تفاوت هائی است ولی وجه مشترك آن هاست که عمده است. تیول داران در محیط تیول قدرت فراوان داشتند. رسم تیول داری را در ایران تنها مجلس اول پس از انقلاب مشروطیت رسماً الغاء کرد. زمین داری بزرگ فئودالی مقدار زیادی بر تیول داری مبتنی است. در دوران نادرشاه و ناصرالدین شاه دوبار کوشیدند تا این مالکیت را که بر حسب احکام واگذاری تیول و قباله هامورد اختلافات و مشاجرات شدید بود منظم کنند و احکامی صادر نمایند که به «رقبای نادری» و «رقبای ناصری» موسوم است.

علاوه بر آنچه که گفتیم فئودالیسم ایران و اروپا در نکات زیرین با یکدیگر تفاوت داشتند:

۱. بهره مالکانه و خراج غالباً نقدی و جنسی و ندرتاً به صورت بیگاری است که در دوران معینی از فئودالیسم غربی شکل عمده بهره مالکانه است.^۲ فقط در دوران اخیر تکامل فئودالیسم غربی است که بهره های جنسی و سپس نقدی مرسوم می گردد.
۲. وابستگی دهقانان به زمین قانوناً وجود ندارد و عملاً ضعیف است و حال آن که در «سروان» اروپای غربی و رژیم کریاستتیک ها در روسیه، دهقان وابسته به زمین بود و با زمین خرید و فروش می شد.

۳. مالکان و اقطاع داران و تیول داران غالباً در شهر منزل دارند و عامل خود را برای وصول مالیات و سیورسات به ده می فرستند برخلاف فئودالیسم غربی که فئودال مستقیماً در «شاتوفور» های خود در ده منزل دارد و شهر تنها مرکز تسلط بازرگانان و اصناف است و لذا

در آن محیطی نسبتاً آزاد حکم‌رواست و حتی شهرهایی دارای رژیم جمهوری دیده می‌شود و به این جهت می‌گفتند «هوای شهر آزاد می‌کند»^۴. شهر در ایران چنین نیست. شهرهای ایران تحت سیطرهٔ ولایه و عمال سلطان یا خلیفه، دارای محیط مختنقی است. اصناف و بازرگانان در شهرهای ایران قشرهای زیردست هستند. این امر به ویژه تکامل بازرگانی و پیشه‌وری را که در اروپا رخ داده، کند می‌کرده است. جوز و ستم غارتگرانه به ویژه پس از آمدن ترکمانان سلجوقی در قیاس با دوران سلسله‌های ایرانی از حد تحمل پذیر خارج شد. برای آن که تصور ملموس از فضای اجتماعی آن عهد به دست دهیم چند سطر از نامهٔ حجة الاسلام غزالی طوسی را به پادشاه سلجوقی نقل می‌کنیم:

«امروز به حدی رسیده است که عدل يك ساعت برابر عبادت صد سال است. بر مردمان طوس رحمتی که ظلم بسیار کشیده‌اند. غله به سرما و بی‌آبی خراب شده تباه گشته. درخت‌های صد ساله از اصل خشک شده. روستائیان را چیزی نمانده مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه. اگر رضا دهد که از پشت ایشان پوستین باز کنند تا زمستان برهنه و با فرزندان در تنوری روند، رضا ندهد که پوستشان برکنند. اگر از ایشان چیزی خواهند، همگان بگریزند و در میان کوه‌ها هلاک شوند. این پوست بازکردن باشد!»

در نامه دیگری که غزالی به سلطان سنجر نوشته چنین می‌خوانیم:

«آمدیم به عرض حاجت. حاجت دو است: عام و خاص. حاجت عام آنست که مردان طوس پراکنده و سوخته ستم بسیار شده‌اند. امسال بی‌آبی، غله تباه کرد. دار و درخت خشک شد. بر ایشان رحمت کن خدای تعالی بر تو رحمت کند. گردن مسلمانان از بار محنت گرسنگی بشکست. چه باشد اگر گردن ستوران تو از طوق زر و سیم نشکند.»

این نامه‌های دلیرانه و انسان‌دوستانهٔ متفکر و فیلسوف بزرگ ما محیطی را که در شهر و در سلجوقی حکم‌روا بود خوب نشان می‌دهد. از رعایا پوستین و پوست می‌ستانند تا گردن ستوران امیران از سنگینی طوق‌های زر و سیم فرو بشکند! در چنین شرایط فقدان امنیت انسانی، هم کشاورزی و هم صنعت دائماً دستخوش بحران است و چنان که بعد خواهیم دید، همین امر یکی از علل عدم پیشرفت این دو رشته و بدل نشدن آن‌ها به سرمایه مولد صنعتی سرمایه‌داری است.

۴. روابط پولی و بازرگانی به ویژه در مقایسه با دوران‌های نخستین فنودالیسم غربی، در کشور ما بسطی فراوان دارد. کارگاه‌های بزرگ مانوفاکتور حتی از دوران ساسانیان، کارگاه‌هایی که گاه تا هزار کارگر داشته‌اند مشاهده می‌شود. شهرهای بزرگ و آباد با بازارهای پررنگ و زیبای مساجد، مدارس، کاروان‌سراها، کتابخانه‌ها، حمام‌های عمومی، کاخ‌ها و باغ‌های فراوان بسیار بوده و در آستانهٔ حملهٔ مغول از وجود شهرهای بسیار پرنفوس خبر می‌دهند. در فنودالیسم غربی به ویژه در دوران‌های نخستین و میانگین، شهرها کوچک، روابط پولی و بازرگانی محدود است. در عین حال روابط بازرگانی خارجی نیز به این وسعت نیست.

۵. نظامات درونی پیشه‌وران و تقسیم کار داخلی آن به نظر می‌رسد که با اصناف (گیلد)های اروپائی تفاوت بین دارد. اصناف و پیشه‌وران دارای سازمان‌های متحجر اروپائی نیستند و تنوع تولید پیشه‌وری، لاقلاً در برخی رشته‌ها، بیش‌تر است.

۶. تعداد دهقانان و شبانان فئودالیزه نشده و طوایف و قبایل بیابان‌گرد فراوان و تصادم چادرنشینان گله‌دار و کلبه‌نشینان زمین‌کار، امری است عادی. اقتصاد طبیعی، روابط پدرسالاری، در روستا و در میان طوایف چادرنشین کاملاً مسلط است. با آن‌که در فئودالیسم غربی نیز، به‌ویژه در دوران‌های اولیه آن، اقتصاد طبیعی تسلط داشته است، ولی آن دیرپائی و سخت‌جانی را که در ایران نشان داده نشان نمی‌دهد زیرا در آن‌جا رشد قوای مولده و سیر به‌سوی سرمایه‌داری، اقتصاد کالائی را به اقتصاد مسلط بدل می‌سازد.

۷. برده‌داری در دوران پیش از مغول رونق می‌یابد. ولی دلیلی در دست نیست که بردگی از حدود «غلامان وثاقتی»، «غلامان سرانی» و غلامانی که به کار جنگ می‌پرداختند فراتر برود. مانند دوران ساسانی، داشتن برده بسیار علامت تشخیص بود و گردیزی در زین الاخبار آورده است (تاریخ گردیزی، صفحه ۶۰) سلطان محمود غزنوی از «قنوج» ۵۳ هزار برده آورد. غلامان طرازی و خزلخی و صقلیبی و حبشی و نوبی و ارمنی و غیره در بازارهای شهرهای بزرگ خرید و فروش می‌شد و گاه بهای برخی از غلامان و به‌ویژه کنیزکانی که هنرهای فراوان آموخته بودند سر به مبالغ فراوان می‌زد. چنان‌که امین عباسی کنیزکی به نام «بذل» را که از آن جعفر برمکی بود به مبلغ ۲۰ میلیون درهم تقریباً یک میلیون دینار طلا خرید.

در برخی نواحی ایران به‌ویژه در بخش جنوب غربی «زنوج» یا زنگیان که به کارهای کشاورزی و استخراج معدن مشغول بودند یا غلام زادگان وابسته به زمین (قن‌ها) و در قیام معروف زنوج نیز که وصف آن در همین مجموعه آمده است شرکت جسته‌اند. داشتن برده بسیار و «برنشستن» به همراه ده‌ها و صدها بنده مانند دوران پیش از اسلام از علائم مهم شکوه اشرافیت بود ولی این بردگی یک پدیده فرعی در جامعه است و مشخص چهره آن نیست و نمی‌توان از «جامعه برده‌داری» در این ایام سخن گفت. در فئودالیسم اروپائی برده‌های گذشته به «کلن»ها و «سرف»ها بدل شده بودند و دیگر بردگی بدین شکل در ادوار همزمان با ایران دیده نمی‌شود.

یکی از ویژگی‌های برده‌داری در این دوران امکان تحرک^۵ بود و یا بهتر بگوییم رسیدن برخی بردگان از بردگی به امارت و حتی سلطنت است. بردگان سرانی و وثاقتی ترك نژاد غالباً لله و لله باشی (آتابیگ از آتا به معنای پدر و بیگ به معنی آقا) بودند و سپس از همین ممر صاحب نفوذ در دربار می‌شدند، اقطاع مهم می‌گرفتند، والی و امیر و سپهسالار و سرانجام سلطان می‌شدند. سلسله‌های اتابکان فارس و آذربایجان و یزد و شبانکاره و سنجار و موصل و «ممالیک» مصر همه از همین نوع بردگان به قدرت رسیده‌اند. در اروپا نه بردگی و نه چنین تحرک یا «فراجوئی» بردگی هیچ‌کدام مشاهده نمی‌شود.

در درون جامعه این دوران دو تضاد عمده وجود داشت:

۱. تضاد با اسارتگران خارجی اعم از خلفاء عرب و دیگر سلطانان غیر ایرانی که بر ایران مسلط شده بودند.

۲. تضاد با امیران و وجوه و اعیان و روحانیون بزرگ تابع این دو قدرت که آن‌ها را بنا به قول «شدّ الازار» به «اصحاب الدّوات» (اعیان و ارکان دولت) و «اصحاب المحابر» (علماء و فقها و سادات و طلاب) نیز تقسیم می‌کردند و این تقسیم «اشراف شمشیر» و «اشراف عبا» را در اروپا به یاد می‌آورد.

تضاد دوم با تضاد اول درمی‌آمیخت زیرا هیئت حاکمه ایران بقاء خود را در ابراز خدمت و بندگی به خلافت می‌دید و خلافت «سرکش»‌ها را با انواع توطئه‌گری سرنگون می‌کرد یا به سر جای خود می‌نشاند. با این حال نمی‌توان این دو تضاد را کاملاً یکسان گرفت زیرا گاه برخی از سلطانان ایران (مثلاً در مورد آل بویه) سخت با خلافت درمی‌افتادند.

مبارزه‌ای که از همان آغاز سیطره عرب آغاز شد بعدها هرگز قطع نگردید. خواه با پرچم دین (خوارج، قرامطه، اسمعیلیه، شیعه اثنی عشری) و خواه با پرچم فلسفه و عرفان، روشنفکران، پیشه‌وران و دهقانان با دشمنان اساسی خود نبرد می‌کنند. البته سرانجام «شیعیگری» و «صوفیگری» که به علل مختلف تاریخی برای توده‌های مردم ایران قابل درک تر بود به مهم‌ترین پرچم‌های نبرد معنوی بدل می‌گردند ولی خود آن‌ها حتی پیش از استقرار صفوی به تدریج به ایده‌تولوژی حاکمه تبدیل می‌شوند و نقش انقلابی خود را از دست می‌دهند، در حالی که به‌ویژه شیعیگری نقش «ملی» خود را در قبال خلافت عثمانیان و سیطره جوئی خانان ازبک حفظ می‌کند.

در این جامعه که ضمناً از جهت روابط بین‌المللی خود غنی بود و امکان ارتباط از سوئی با چین و از سوئی با اندلس و رم داشت و دین اسلام و زبان‌های عربی و پارسی و يك تمدن مختلط همسان با يك سلسله جریانات فکری متداول و رایج، اجزاء وسیع این عرصه ملون انسانی و مدنی را به هم پیوند می‌دادند، «رنسانس شرق» پدید شد و رجالی عبقری و عظیم مانند فارابی، رازی، ابن‌سینا، بیرونی، نظام‌الملک، خیّام، غزالی، رودکی، بیهقی، فردوسی، ناصر خسرو، مولوی، نظامی، سعدی، خواجه نصیر و بسیاری دیگر از میان مردم برخاستند که نظایر آن‌ها در تاریخ مدنیت‌ها نادر است. بی‌شک این دوران از جهت فیضان معنوی خود از انباشته‌ترین و سرشارترین ادوار تاریخ ایران و دوران تابناک‌ترین تجلی خرد و خیال ایرانی است.

درباره «محیط بین‌المللی» همین دوران است که بیرونی در کتاب «تحدید نهاییه الاماکن»^۶ با نهایت تیزبینی می‌نویسد:

«و اکنون اسلام در شرق و غرب عالم ظهور کرده و بین اندلس در مغرب و قسمت‌هایی از چین و هندوستان مرکزی در مشرق و بین حبشه و نوبه در جنوب و سرزمین ترک و صقالبه در شمال گسترده شده و تمام ملل را در يك رشته محبت به نحو بی‌سابقه‌ای متحد ساخته است.»

و نیز درباره این «محیط بین‌المللی» دارای فرهنگ مشترک که تا دیر گاهی پس از حمله مغول و تیمور نیز پائید از جمله موافق مطالبی که در التوسل الی التوسل و تاریخ فرشته و رحله ابن بطوطه آمده، معلوم می‌شود که مثلاً اشعار سعدی در «بلادروم» از امثال سائره بوده و

۶: بنا به نقل س. بارانی، رجوع کنید به نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت. دکتر حسین نصر صفحه ۱۱۳

با در ترکستان چین گلستان را تدریس می کرده اند. شعر گوئی به فارسی حتی در بدترین دوران تناقض ایران و عثمانی از امور عادی در نزد خوندکاران آستانه و سلطانان و مهاراجگاران هندی بود. در اشاره به همین محیط پهناور فعل و انفعال فرهنگی و معنوی است که حافظ می نویسد:

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حدّ چین و شام و به اقصای روم و ری

چنان که گفتیم پس از ضربت مهیب مغول و نهب و غارت و کشتار فجیع آن‌ها تمدنی که در آن نطفه‌های رشد قوی وجود داشت فروکش کرد. نوزائی یا رنسانس شرق فرابرید و کارش را رنسانس غرب تا اوج امروزی ادامه داد. جامعه با همان چهره گذشته منتها با نام‌های تازه، بسی بی‌رنگ‌تر و کم‌محتوی‌تر، به کار خود ادامه داد. مقاومت‌ها محتاطانه‌تر، پاسیف‌تر شد ولی هرگز قطع نگردید. با این حال تنزلی در اخلاقیات عمومی روی داد که بهترین و صاف آن عبیدزاکانی است. این جملات جهانگشای جوینی نیز که نویسنده آن خود از رجال بزرگ این دوران است نگارگر وضع روحی است:

«در چنین زمانی که قحط سال مرّوت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت، اخیار، ممتحن و خوار؛ اشرار، ممکن و در کار؛ کریم فاضل، تافته دام محنت؛ لثیم جاهل، یافته کام نعمت؛ هرآزادی، بی‌زادی؛ هررادی، مردودی؛ هر نسیمی، بی‌نصیمی؛ هر حسیبی، نه در حسابی؛ هر داهتی، قرین داهیه‌ای؛ هر محدّتی، رهین حادثه‌ای؛ هر عاقلی، اسیر عاقله‌ای؛ هر کاملی، مبتلی به نازله‌ای؛ هر عزیز، تابع هر ذلیلی به اضطرار؛ هر باتمیزی در دست هر فرومایه‌ای گرفتار.»

روشن است که در این جا عبارت پردازی تنها از روی تفنّن نیست بلکه بیان واقعیت است و تأثیرات هجوم بنیان کن چنگیز و تیمور طی زمان روشن‌تر شده است و نسبت غلو به نویسنده این جملات خطاست.

۸. به طور کلی اسلوب و شیوه مملکت‌داری در قیاس با باختر پیوسته در خاور میانه و ایران با خشونت و شدت عمل و افراط و تفریط‌های هوسناکانه همراه بود و شکنجه و کشتن و کور کردن و زنده به گور کردن و سوزاندن و بردار کردن و طناب انداختن و با آن که در سوره «الانعام» آمده است: «ولاتزروا زرة و زر اخری» سراسر قومی و قبیله‌ای را به خاطر یک تن سر بریدن و اموال آن‌ها را تاراج و تالان کردن و امثال آن در سراسر تاریخ ایران بلا انقطاع مرسوم بوده است و در دوران ایلخانان مغول و پس از آن به نظر می‌رسد باز هم شدت بیش‌تری می‌گیرد و به حدّ جنون‌آمیزی می‌رسد. گاه، وقت سخط این پادشاهان و وزیران خود خواه هوسناک به اندک چیزی بدترین کیفرها را روا می‌داشتند. چه جای شاهان خون‌خوار که حتی دانشمندترین صدور نیز از صدور این نوع فرمان‌های دژخیمانه دریغ نداشتند. مثلاً صاحب عباد برای کیفر یکی از عاملان خود با مراعات در عبارت پردازی و سجع سازی نوشت:

«احصد نبات خدیبه، و انقش بالسوط جنبیه، یعتبر الناظرون الیه»^۶.

۷. گیاه رویش را درو کن (ریشش را بتراش) و دوپهلوش را با تازیانه پرنکار نماتانگردگان از دیدنش عبرت گیرند.

و زمانی که «سردماغ» بودند، از ثروت بی‌کرانی که از راه غارت گرد کرده بودند حاتم بخشی‌های عجیب می‌کردند. می‌گویند وقتی بدرالدین جاجرمی شاعر در مدح خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان که او نیز از صدور برجسته تاریخ ماست این رباعی را سرود:

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط
پیوسته به گرد نقطه می‌گردد خط
پرورده توکه و مه و دون و وسط
دولت ندد خدای کس را به غلط
و خواجه که از این چاپلوسی سخت شادمان شد در جواب بداهتاً چنین نوشت:
سیصد بره سفید، چون بیضه بط
کان را ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گله خاص ما، نه از جای غلط
چوپان بدهد به دست دارنده خط

رَمه‌ها و گله‌های صاحب دیوان چه بسیار بوده که می‌شد سیصد بره سفید بی نقطه یکجا به دارنده خط داد. ما این دو نمونه کوچک را از دو وزیر عالی‌مقدار و بسیار فاضل و دانش‌پرور و دانشمند آوردیم تا خود از روی آن‌ها قیاس گرفته شود. وقتی کار به شاه عباس می‌رسید «زنده‌خوار» هائی در کنار تخت نگاه می‌داشت که به يك اشارت محکوم را زنده زنده می‌خوردند! در این شرایط تملق برده‌وار و اطاعت بلاشرط، شرط اساسی زنده بودن و حفظ امنیت بود و البته از آن بهتر این بود که به زورمندان پیشکش‌های فراوانی داده شود. می‌گفتند:

«الهدیه تردبلاء الدنيا و الصقه تردبلاء الاخره»^۹.

۹. با این حال در دوران صفوی جامعه فتودال آثاری از ترقی قوای مولده و تحول در مناسبات اجتماعی نشان می‌دهد و دوران رونق پیش از مغول را کمابیش باد می‌آورد. نقطه سرمایه‌داری بدون شك در این دوران پدید شد ولی سرمایه‌بازرگانی نتوانست به سرمایه‌صنعتی یا مولد بدل گردد. برای این کار می‌توان علل زیرین را یاد کرد:

- قوای مولده در سطح کافی رشد نبود، آن تحولاتی که در اروپا قبل و پس از رنسانس روی داد و منجر به بسط مانوفاکتور شد در ایران رخ نداد. با آن که «کارخانه‌های» دوران صفوی را می‌توان مانوفاکتور نامید ولی در سطح نازل فنی است.

- استبداد خشن شاهان و خان‌ها و بیگلربیگی‌ها و ملاباشی‌ها مصونیت فردی را از بازرگانان سلب می‌کرد. حداقل مصونیت فردی برای تراکم سرمایه، حرکت آزاد کالا و بازرگانان ضرور بود. جامعه در زیر فشار دوگانه استبداد و هجوم‌های بزرگ و کوچک قبایل کوچنده کم‌تر روی آرامش به خود می‌دید. وضع درباختر چنین نبود. در آن جا حداقلی از چنین مصونیت وجود داشت. فتودال به عکس ایران در شهر با نفوذ نبود و شهرها مرکز خوبی برای رشد تدریجی قوای مولده، علم و فن، بازرگانی و پیشه‌وری، تراکم سرمایه، تبدیل سرمایه تجاری و پیشه‌وری به سرمایه صنعتی، بسط مانوفاکتورها، بسط بازرگانی بین شهرها و بین کشورها بودند.

۸: پیشکش آسیب این جهان را رد می‌کند و صدقه آسیب آن جهان را